درس‌هایی از تجربه اتحادیه اروپا برای تقریب مذاهب اسلامی

مقایسه اتحادیه اروپا و سازمان همکاری اسلامی از منظر تقریب مذاهب اسلامی، در نگاه نخست مقایسه دو نهاد کاملاً متفاوت است؛ اتحادیه اروپا محصول روندی طولانی برای ایجاد همگرایی سیاسی، اقتصادی و حقوقی میان دولت‌های اروپایی است، در حالی که سازمان همکاری اسلامی بر مبنای اشتراکات دینی، تاریخی و فرهنگی کشورهای اسلامی شکل گرفته و امروز ۵۷ دولت عضو دارد. با این‌حال، همین تفاوت می‌تواند یک پرسش مهم را پیش روی اندیشه تقریب قرار دهد: چرا اشتراک دینی و فرهنگیِ گسترده در جهان اسلام هنوز به سطحی از همگرایی نهادی و عملی نرسیده است که در اروپا شکل گرفته است؟

مسئله را البته نباید صرفاً به مقایسه عملکرد دو سازمان تقلیل داد. اتحادیه اروپا از ابتدا با هدف ایجاد سازوکارهایی برای انتقال بخشی از تصمیم‌گیری‌های ملی به نهادهای مشترک حرکت کرد. پارلمان اروپا، شورای اتحادیه و کمیسیون اروپا در فرایند سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری نقش‌های مشخص و مکمل دارند و بخش مهمی از تصمیمات در قالب سازوکارهای مشترک اتخاذ می‌شود. در مقابل، سازمان همکاری اسلامی اساساً یک سازمان بین‌الدولی است که در چارچوب منشور خود بر حاکمیت دولت‌ها، استقلال، تمامیت ارضی و اصل عدم مداخله تأکید دارد. در نتیجه، تصمیم‌ها و برنامه‌های آن بیش از

آنکه به معنای ایجاد یک ساختار فراملی باشد، به هماهنگی میان دولت‌های عضو وابسته است.

از این منظر، نقطه اصلی مقایسه، تعداد اعضا یا حجم امکانات نیست؛ بلکه میزان تبدیل «اشتراکات» به «نهادها، رویه‌ها و منافع مشترک» است. اروپا در مسیر همگرایی خود صرفاً بر این گزاره تکیه نکرد که ملت‌های اروپایی اشتراکات تاریخی دارند؛ بلکه تلاش کرد این اشتراکات را در قالب بازار مشترک، قواعد مشترک، نهادهای تصمیم‌گیر و سازوکارهای حل اختلاف تثبیت کند. به همین دلیل، همگرایی اروپایی به تدریج از سطح شعارهای وحدت‌بخش به سطح ترتیبات پایدار و قابل سنجش منتقل شد.

این نکته برای تقریب مذاهب اسلامی اهمیت بیشتری دارد. تقریب اگر صرفاً به برگزاری نشست‌های نخبگانی، صدور بیانیه یا گفت‌وگو میان علما محدود شود، هرچند ضروری و ارزشمند است، اما هنوز به معنای ایجاد یک نظام پایدار تقریب نیست. تقریب زمانی می‌تواند به یک ظرفیت تمدنی تبدیل شود که در کنار گفت‌وگوی علمی، شبکه‌ای از روابط علمی، آموزشی، فرهنگی، رسانه‌ای و اجتماعی میان پیروان مذاهب مختلف ایجاد کند؛ به گونه‌ای که همکاری میان آنان نه یک اقدام مقطعی، بلکه بخشی از ساختار طبیعی حیات فکری و اجتماعی جهان اسلام باشد.

در اینجا تجربه اتحادیه اروپا یک درس مهم دارد: همگرایی پایدار از طریق تولید منافع و نهادهای مشترک شکل می‌گیرد. اگر دانشجوی شیعه و سنی در دانشگاه‌های مشترک تحصیل کنند، استادان مذاهب مختلف پروژه‌های علمی مشترک داشته باشند، مراکز پژوهشی اسلامی شبکه‌های پایدار همکاری تشکیل دهند، ترجمه آثار مذاهب به صورت سازمان‌یافته انجام شود و رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی در برابر جریان‌های تکفیری و نفرت‌پراکن همکاری کنند، تقریب از یک مفهوم انتزاعی به یک تجربه اجتماعی تبدیل خواهد شد.

البته این الگو نباید به معنای «اروپایی‌سازی» تقریب اسلامی تلقی شود. جهان اسلام از نظر تاریخی، سیاسی، مذهبی و اجتماعی با اروپا تفاوت‌های بنیادین دارد و اصولاً نمی‌توان ساختار اتحادیه اروپا را عیناً به جهان اسلام منتقل کرد. حتی خود اتحادیه اروپا نیز در حوزه سیاست خارجی و امنیتی با محدودیت‌هایی مواجه است و بسیاری از تصمیمات این حوزه همچنان به توافق دولت‌های عضو وابسته است. بنابراین، آنچه می‌توان از این تجربه آموخت، منطق نهادی همگرایی است، نه تقلید از یک مدل سیاسی خاص.

از سوی دیگر، سازمان همکاری اسلامی در اساسنامه خود ظرفیت‌های قابل توجهی برای این نوع رویکرد در

اختیار دارد. منشور سازمان، علاوه بر تقویت همبستگی و همکاری میان دولت‌های عضو، بر احترام به تنوع، مدارا، ارزش‌های اسلامی مشترک، توسعه علمی و همکاری اقتصادی و اجتماعی تأکید می‌کند. حتی در اسناد اخیر سازمان نیز ضرورت تقویت وحدت و همبستگی امت اسلامی و افزایش نقش سازمان در نظام بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است.

بنابراین، مسئله اساسی برای آینده تقریب مذاهب، شاید نه «ایجاد وحدت از صفر»، بلکه تبدیل سرمایه عظیم موجودِ مشترک به ساختارهای همکاری پایدار باشد. جهان اسلام از اشتراکات دینی، قرآنی، نبوی، تاریخی و تمدنی فراوانی برخوردار است؛ اما این اشتراکات زمانی به قدرت واقعی تبدیل می‌شوند که شبکه‌ای از نهادها و مناسبات مشترک آنها را به زندگی اجتماعی مسلمانان پیوند دهد.

از این منظر، تقریب مذاهب را می‌توان مرحله‌ای از همگرایی درون‌اسلامی دانست که باید از سطح «شناخت دیگری» به سطح «همکاری با دیگری» و از آنجا به سطح «نهادسازی مشترک» حرکت کند. هدف تقریب، حذف تفاوت‌های مذهبی نیست؛ بلکه ایجاد نظمی از روابط است که در آن تفاوت‌ها مانع همکاری بر سر مسائل مشترک امت اسلامی نشوند. تجربه اروپا نشان می‌دهد که همگرایی موفق لزوماً به معنای از میان رفتن هویت‌های ملی نیست؛ بلکه می‌تواند بر پایه پذیرش هویت‌های متفاوت و تعریف منافع مشترک بنا شود.

از همین رو، شاید یکی از مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی نهادهای تقریبی و به‌ویژه مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی این باشد که چگونه می‌توان از «گفت‌وگوی تقریبی» به «شبکه همکاری تقریبی» و از آن به «نهادهای مشترک جهان اسلام» رسید؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند تقریب را از یک پروژه عمدتاً گفت‌وگومحور به یک فرایند تمدنی، اجتماعی و نهادی ارتقا دهد؛ فرایندی که در آن وحدت اسلامی نه فقط در سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها، بلکه در ساختارهای علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جهان اسلام قابل مشاهده و سنجش باشد.